

خسرونامه (گل و هرمز) از کیست ؟

دکتر اکبر نحوی^۱

چکیده

از جمله آثار فراوانی که به نادرست به عطار نیشابوری نسبت داده اند، یکی هم منظومه عاشقانه گل و هرمز معروف به خسرونامه است. در چند دهه اخیر پس از تحقیقات دکتر شفیع کدکنی معلوم گردیده است که این منظومه بی گمان از عطار نیشابوری نیست. اما هنوز هویت گوینده آن شناخته نشده است. در این جستار، نشان داده ایم که گل و هرمز نزدیک به سال ۶۰۰ هجری در اصفهان سروده شده و گوینده آن شیخ عطار ابو عبدالله محمد میانجی (میانه ای) در گذشته ۶۱۹ بوده است.

کلیدواژه ها: عطار نیشابوری، عطار میانجی (میانه ای)، گل و هرمز، خسرونامه، منظومه عاشقانه.

مقدمه

در آن سال‌هایی که عطار نیشابوری در *تذکرة الاولیاء* و دیگر آثار خود از روی سادگی و سلامت نفس آن داستان‌های شگفت و گاه بهت‌آور را در حق بزرگان صوفیه باشور و حرارت نقل می‌کرد، گمان نمی‌برد که در روزگاری نه چندان دور، او نیز قهرمان بسیاری از آن نوع داستان‌ها می‌شود و همان عجایب، حول زندگی او نیز شکل می‌گیرد.

بر پایه اصلی مهم در قصه‌سازی و پرداخت افسانه حول شخصیت‌های تاریخی می‌توان گفت که عطار در عصر خود از محبوبیت فراوان برخوردار بوده است و همین حسن قبول عامه موجب گردیده که طی چند دهه بعد از درگذشتش از تاریخ به دنیای داستان‌های عوام پسند وارد شود و حوادث زندگانی او در سراب قصه‌ها محو گردد.

متأسفانه افسانه‌سازی درباره عطار به شرح احوال او محدود نگردیده، بلکه آثار او را نیز در بر گرفته است و امروز حدود ۴۰ منظومه را در فهرست دستنویس‌ها به او نسبت می‌دهند و بعضی از آنها نیز کراراً به نام عطار نیشابوری به چاپ رسیده است.

هرچند به نظر می‌آید داوری درباره سروده‌های مسلم عطار و تفکیک آنها از آثار جعلی آسان‌تر از پی بردن به حقایق زندگانی او باشد و در این زمینه تحقیقات ارزشمندی نیز صورت پذیرفته، هنوز یکی دو منظومه است که تکلیف آنها چنانکه باید روشن نیست و در انتساب آن‌ها به عطار بین محققان اختلاف است. از آن جمله است منظومه گل و هرمنز معروف به *خسرونامه*.

در سال ۱۳۳۹^۱ که سهیلی خوانساری *خسرونامه* (= گل و هرمنز) را به نام عطار نیشابوری به چاپ رسانید، در دیباچه کتاب یادآور شد که: «بعضی این مثنوی را از شیخ عطار نمی‌دانند، آنان که دارای این عقیده‌اند مسلماً یک بار هم در آن امعان‌نظر نکرده‌اند، چه اندک دقت و تتبع صحت انتساب آن را به وی اثبات می‌کند.» (عطار، ۱۳۳۹: پنج)

سال‌ها پیش از آن چاپ، استاد سعید نفیسی نیز این منظومه را از آثار عطار به شمار آورده بود (نفیسی، ۱۳۸۶: ۱۲۴). استاد مجتبی مینوی نیز این داستان را به نثر بازنویسی کرده و زیر نام عطار در مجله سخن به چاپ رسانیده بود (مینوی، ۱۳۳۶: ۴۵۴-۶۴۳).

استاد فروزانفر نیز آن را از سروده های عطار نیشابوری تلقی کرده و در کتاب شرح احوال عطار کوشیده است تا اشارات شاعر را به ممدوح خود با زندگانی عطار مطابقت دهد و از این رهگذر پرتویی بر مجهولات زندگی او بیفکند (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۳۳).

در نقطه مقابل، دکتر زرین کوب با آن که خسرونامه را «از نکات اخلاقی و عرفانی بکلی نحالی» نمی بیند انتساب این کتاب را به عطار امری مستبعد می داند و بر آن است که این منظومه را نمی توان «به طور قطع جزو آثار اوایل عمر شاعر شمرد و اگر جزو آخرین آثار باشد دیگر سلوک روحانی و عرفانی شاعر چندان صمیمانه و قابل توجیه نخواهد بود.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۶۵).

بیشترین پژوهش هارا درباره گل و هرمز استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی به انجام رسانیده است. دکتر شفیعی در سال ۱۳۵۸ در مقدمه مختارنامه طی پژوهشی مفصل انتساب این منظومه را به عطار مردود شمرد و نکته ای بی سابقه را درباره ارتباط این منظومه با الهی نامه عطار مطرح کرد (عطار، ۱۳۵۸: سی و شش). در سال های اخیر که مجموعه آثار عطار به همت ایشان به تدریج به چاپ می رسد، در دیباچه الهی نامه و منطق الطیر این بحث با تفصیل بیشتر مطرح شده است و در اینجا خلاصه آرای ایشان نقل می شود:

۱- نام منظومه ای که زیر نام خسرونامه منتشر شده است، در اصل گل و هرمز یا هرمز و گلرخ بوده است «زیرا تا اواسد داستان قهرمان اصلی - که همان هرمز است - از خسرو بودن و تبار شاهی خویش بی اطلاع است. شاعری هم که این منظومه را سروده است تا اواسد داستان پیوسته از او به عنوان هرمز یاد می کند. در اواسد داستان که معلوم می شود هرمز شاهزاده ای است، اندک اندک شاعر از او به عنوان خسرو یاد می کند و به تدریج نام خسرو جانشین هرمز می گردد.» (عطار، ۱۳۸۷: ۴۸).

۲- «نام اصل منظومه ای که از قرن هشتم به بعد به عنوان الهی نامه عطار معروف شده است... در اصل خسرونامه بوده است.» (همان: ۵۰)

۳- «چنین به نظر می رسد که کسی یا کسانی به نسخه ای از گل و هرمز... دست یافته اند و دیده اند که در بخشی از این داستان سخن از عشق خسرو و گلرخ است به نظرشان آمده است که شاید آنچه در اذهان به نام خسرونامه عطار وجود دارد همین مثنوی هرمز و گلرخ است و آن را در تعارض با خسرونامه اصلی عطار، که همان الهی نامه موجود در روزگار ماست، دیده اند. خواسته اند به مصداق

الجمع مَهْمَا أَمَكَنَّ أُولَى مِنَ الطَّرْدِ عمل کنند، بهتر آن دیده‌اند که برای عَطَّار در این وادی دو منظومه بسازند: یکی داستان خلیفه و شش پسرش که عملاً نوعی خسرونامه است و دیگری هم داستان عشق هرمز یا خسرو با گلرخ است. ناچار دست به بعضی تصرفات زده‌اند تا هر دو منظومه را به تملک عَطَّار درآورند. نخستین کاری که کرده‌اند با زبانی بسیار سست و ناتن درست، از زبان عَطَّار ابیاتی سروده‌اند. و در مقدمه گل و هرمز وارد کرده‌اند (همان: ۵۱). دکتر شفیعی به تفصیل درباره بیت‌های الحاقی بحث کرده است.

۴- مرد جاعلی که گل و هرمز را به تملک عَطَّار درآورده، مقدمه‌الاهی‌نامه را نیز در آغاز گل و هرمز قرار داده است. دکتر شفیعی می‌گوید: «اگر الاهی‌نامه بخواید خطبه مناسب و اصیل خود را داشته باشد باید همان خطبه آغاز گل و هرمز (خسرونامه موجود) را خطبه‌الاهی‌نامه به حساب آوریم. شاید با حذف بعضی ابیات که الحاقی می‌نماید» (همان: ۶۴) و در خصوص مؤخره گل و هرمز می‌نویسد: «خاتمه گل و هرمز بخش اعظم ابیاتش سروده عَطَّار است و در اصل خاتمه خسرونامه اصیل یعنی الاهی‌نامه موجود است» (همان: ۵۹)

تفصیل آرای دکتر شفیعی را که با دلایل و براهین فراوان همراه است باید در مقدمه‌الاهی‌نامه (ص ۶۷-۶۷) مطالعه کرد که نقل خلاصه دلایل ایشان در این مقاله مقلود نبود.

بحث

در این که نام درست این منظومه گل و هرمز است، تردیدی نیست. دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۳۸: ۱۴۲؛ نخستین کسی که این منظومه را به عَطَّار نیشابوری نسبت می‌دهد) نام آن را گل و هرمز ذکر کرده و در تنها مأخذی هم که به گوینده آن اشاره می‌شود باز نام آن گل و هرمز است. لذا در این مقاله از این منظومه به گل و هرمز یاد می‌شود و برآنیم که چند نکته زیر درباره آن روشن شود:

- ۱- ابوالفضل سعدالدین معروف به ابن الریب که گوینده منظومه او را در مقدمه کتاب می‌ستاید کیست؟ با پی بردن به هویت و عصر زندگانی او، تاریخ نظم گل و هرمز نیز معلوم می‌شود.
- ۲- این منظومه در کجا سروده شده است و گوینده آن کیست؟

۳- نکته‌ای دربارهٔ مقدمهٔ منظومه.

پیش از ورود به بحث بایسته است که بخش‌های این منظومه مشخص شود. گل و هرمز بنابر چاپ سهیلی خوانساری ۸۳۶۴ بیت دارد و از سه بخش مقدمه و متن داستان و مؤخره تشکیل گردیده و تفصیل آنها به قرار زیر است (عناوین، مگر اولی از خود کتاب و حرف ب کوتاه شدهٔ بیت است):

ستایش خداوند (ب ۱-۲۱۹)، نعت سیدالمرسلین (ص) (ب ۲۲۰-۳۹۸)، در فضیلت امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق (ب ۳۹۹-۴۱۵)، در فضیلت امیرالمؤمنین عمر فاروق (ب ۴۱۶-۴۳۵) در فضیلت امیرالمؤمنین عثمان بن عفان (ب ۴۳۶-۴۵۱)، در فضیلت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) (ب ۴۵۲-۴۷۱)، در فضیلت امیرالمؤمنین حسن (ع) (ب ۴۷۲-۴۸۶)، در فضیلت امیرالمؤمنین حسین (ع) (ب ۴۸۷-۵۰۱)، در فضیلت امام ابوحنیفه (ب ۵۰۲-۵۱۵)، در فضیلت امام شافعی (ب ۵۱۶-۵۳۹)، در مدح خواجه سعدالدین ابوالفضل (ب ۵۴۰-۵۶۰)، سبب نظم کتاب (ب ۵۶۱-۵۹۱)، [بیت‌های ۵۹۲-۶۷۶ که به نظر نگارنده الحاقی است و در آنها شخصی که خود را عطّار نیشابوری و گویندهٔ *منطق الطیر و اسرارنامه...* معرفی می‌کند، می‌گوید دوستی از من خواست که این داستان را نیز به نظم کشم]، آغاز داستان (ب ۶۷۷-۸۲۵۴)، خاتمت کتاب (ب ۸۲۵۵-۸۳۶۴).

۱- ممدوح شاعر

شاعر طی ۲۱ بیت به ستایش ممدوح خود پرداخته است و به بعضی از جزئیات احوال او اشاره می‌کند که ذیلاً بیت‌های مهم آن نقل می‌شود:

خدا را آن که محبوب و حیب است	ابوالفضل زمان ابن الریب است
دل و دین خواجه سعدالدین که امروز	دل اوست آفتاب عالم افروز
خراسان را وزارت داشت بایش	ولی انداخت او، تا برد آبش
چو ابراهیم ادهم ملک بگذاشت	که او ملک خلافت یک جو انگاشت...
به حق امروز قطب اولیا اوست	حریم خاص را خاص خدا اوست
گر او تادند و گر ابدال امروز	ازو دارند کشف حال امروز...
چو بود او در شریعت شافعی دوست	طریقت را علی‌الحق شافعی اوست...
بود بر قرب ماهی شرب آبش	برین می‌کن قیاس خورد و خوابش...
شده سی سال تا دل بر سخن‌ها	به خلوت روی آورده است تنها

به ترک جمله عالم گرفته است فرو رفته به هم در دم گرفته است...
 خدایا قادری و می توانی به اوج همت خویشش رسانی
 مرا در خرمن او خوشه چین دار ز نور او دلم را راه بین دار
 (عطار، ۱۳۳۹: ۲۷)

از این بیت‌ها معلوم می‌شود ممدوح شاعر کنیه‌اش ابوالفضل و لقبش سعدالدین، و حسب سنت‌های قدیم که فردی را گاه به پدر یا نیا یا نیای بزرگ منسوب می‌داشته‌اند؛ به ابن‌الریب مشهور بوده است. پدرش وزارت خراسان را داشته، اما مانند ابراهیم ادهم که تجمل‌دربار پادشاهی را به دور افکند و به سلوک معنوی روی آورد، او نیز با ترک منصب وزارت به معنویات و پرهیز از دنیا روی آورده و پسر او، یعنی ابوالفضل قطب اولیاء و بر مذهب شافعی بوده و در زمان نظم منظومه، سی سالی بوده است که در به روی خلق بسته و گوشه‌نشین شده بوده است.

این مطالب یادآور تنی چند از خاندان رودراوری^۲ است که چند نسل آنان در شعبه‌ای از آل بویه (بنی کاکویه) و خلافت عباسی و سلجوقیان غرب ایران سمت وزارت داشتند و یکی از مشاهیر آنان به رییب ملقب بود و یکی دیگر مدتی را وزیر بود سپس وزارت را رها کرد و همگی شافعی مذهب بودند. نام چند تن از این خانواده همدانی در منابع تاریخی و رجالی ثبت است که به ترتیب تقدم تاریخی عبارتند از:

۱- ابویعلی حسین بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم رودراوری (درگذشته ۴۶۰) وی از نزدیکان و کارگزاران علاءالدوله گرشاسب (از والیان بنی کاکویه در همدان و نهاوند و کردستان، متوفی در ۴۴۳) بود (سبکی، ج ۴: ۱۳۶؛ غفاری، ۸۲؛ زامباور، ۲۵۳۶: ۳۲۸) سپس به هزاراسب امیرخوزستان پیوست. چندی بعد به علّتی که روشن نیست از او دلگیر شد و به حلب گریخت. سپس به همدان بازگشت. در سال ۴۶۰ که القائم بامرالله، خلیفه عباسی، بر وزیر خود ابن جهیر خشم گرفت و او را از کار برکنار کرد، می‌خواست به توصیه‌ی اب ارسلان، ابویعلی را به وزارت برگزیند که درگذشت او در همدان این مقصود را ناتمام گذاشت.^۳ (ابن اثیر، ۱۳۹۸: ۸/ ۱۰۶؛ سبکی، همان: ۱۳۷؛ ابن جوزی، ۱۹۶۸: ۲۵۵).

۲- ابوشجاع محمدبن حسین (۴۳۷-۴۸۸) ملقب به ظهیرالدین فرزند شخص پیشین. ابوشجاع در اهواز به دنیا آمد. در سال ۴۷۶ از سوی مقتدی بالله به وزارت برگزیده و به مؤیدالدوله ملقب شد.

نوشته‌اند که بین او و ابوالغنائم که در سلک مقرَّبان ملک‌شاه سلجوقی بود اختلافاتی پیش آمد و ابوالغنائم از او نزد ملک‌شاه بدگویی کرد. ملک‌شاه خلیفه را واداشت تا ابوشجاع را از کار برکنار کرد. ولی ظاهراً علت برکناری وزیر اختلاف او با خواجه نظام‌الملک بود. ابوشجاع که مردی بسیار متشرع بود پیوسته از خواجه نظام‌الملک به سبب برخی کارهایش که خلاف شرع می‌نمود، انتقاد می‌کرد. بدگویی خواجه نزد خلیفه عباسی موجب گردید او را از وزارت برکنار کردند. ابوشجاع در اواخر عمر به مکه رفت و همانجا درگذشت و در کنار آرامگاه ابراهیم فرزند پیامبر اکرم (ص) به خاک سپرده شد. وی مردی فاضل و ادیب و شاعر و از بزرگان شافعیه بود و ذیلی بر تجاربالامم ابن مسکویه نوشته که به ذیل ابوشجاع معروف است (سبکی، ۱۳۶/۴؛ اقبال، ۱۳۸۴: ۱۷۱؛ صفدی، ۱۴۰۱: ۳/۳؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۴۰۱).

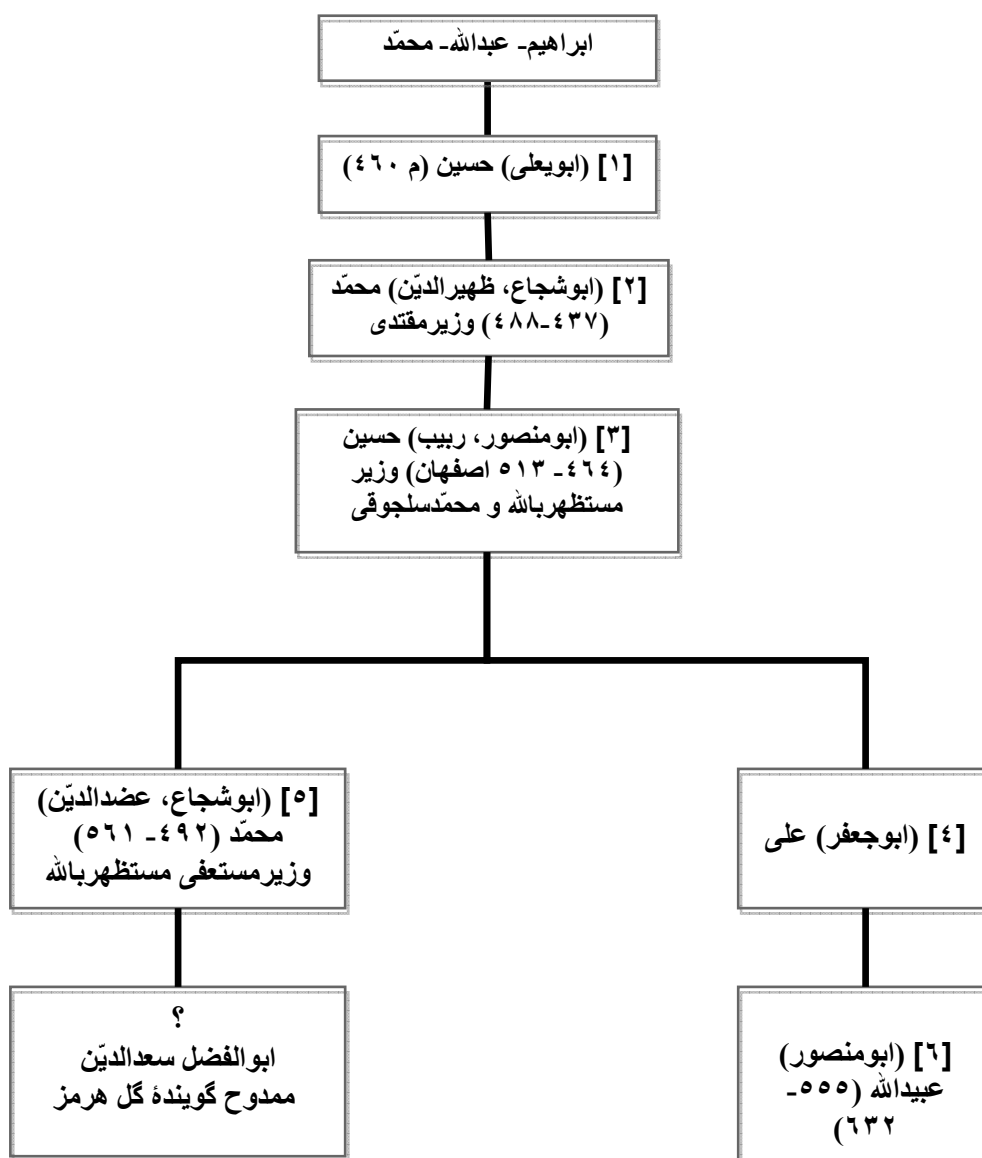
۳- ابومنصور حسین بن محمد (۴۶۴-۵۱۳) فرزند ابوشجاع و ملقب به ربیب. ابومنصور در سال ۵۰۸ به وزارت مستظهر بالله رسید. چند سال در این سمت بود تا آن که محمدبن ملک‌شاه ۴۵ روز پیش از فوت خود (۵۱۱) ربیب را از بغداد به اصفهان فراخواند و وزارت خود را به او داد. ربیب پس از مرگ محمد و به حکومت رسیدن فرزندش محمود همچنان در وزارت بود تا در سال ۵۱۳ چند روز پیش از آغاز جنگ بین محمود و عمویش سنجر، در ۴۹ سالگی در اصفهان درگذشت (صفدی، ۱۴۰۱: ۱۳/۳۸؛ اقبال، ۱۳۸۴: ۱۷۲؛ ابن الدیبی، ۱۴۰۵: ۱۷۴).

از دو فرزند ابومنصور در کتاب‌های رجال یاد شده است. یکی ابوجعفر علی که اطلاعی از وی در دست نیست، اما وی فرزندی به نام ابومنصور عبیدالله داشته که از محدثان سده ششم و هفتم بوده است. عبیدالله در سال ۵۵۵ در اصفهان متولد شد و در سال ۶۳۲ در بغداد درگذشت (ابن النجار، بی تا: ۸۵/۲).

فرزند دیگر او ابوشجاع محمدبن حسین (۴۹۲-۵۶۱) ملقب به عضدالدین است. پس از آن که پدرش از وزارت مستظهر بالله به وزارت محمد سلجوقی منتقل شد، ابوشجاع در ۱۹ سالگی به وزارت خلافت بغداد رسید. حریری صاحب مقامات در ستایش او قصیده‌ای دارد و در آن به سن کم او هنگام وزارت خلافت اشاره می‌کند:

تحمّلت اعباءها یافعاً کما أوتی الحکم یحیی صبیّاً

در سال ۵۱۲ مستظهر بالله درگذشت و مسترشد بالله به خلافت رسید. مسترشد، ابوشجاع را در سال ۵۱۳ از وزارت عزل کرد. از این پس اطلاعی از او در دست نیست همین قدر می‌دانیم که در سال ۵۶۱ درگذشته است (ابن الفوطی، ۱۳۷۴: ۱/۱۷؛ ذهبی، ۱۴۱۷: ۱۴/۱۲۷؛ ابن اثیر، ۱۳۹۸: ۸/۲۹۱) پیش از ادامه بحث شایسته است نسب نامه این خاندان نشان دهیم:



تردیدی نیست که ممدوح گوینده گل و هرمز از اعضای این خاندان بوده است، زیرا چند تن از اعضای این خاندان سمت وزارت داشته اند و یکی از آنان از وزارت مستعفی شده بوده است و یک نفر از این خاندان به رییب ملقب بوده و همگی شافعی مذهب بوده اند.

این مشخصات با آنچه گوینده گل و هرمز درباره اجداد ممدوح خود می گوید انطباق کامل دارد. علاوه بر این، چنانکه خواهد آمد، گل و هرمز در اصفهان سروده شده است و این خاندان نیز از زمانی که ابو منصور رییب (نفر سوم) به وزارت محمد سلجوقی رسید در اصفهان می زیسته اند.

اینک بنا بر این مقدمات به گمان نگارنده، ابوالفضل سعدالدین ممدوح گوینده گل و هرمز فرزند ابوشجاع عضدالدین محمد، وزیر مستعفی مستظهر بالله (نفر پنجم) بوده است و در این صورت باید به دو پرسش پاسخ داد: یکی آن که اگر ابوالفضل فرزند ابوشجاع است، پس چرا گوینده منظومه او را ابن الریب می خواند حال آن که او نواده رییب بوده است؟

پاسخ این است که ابن الریب خوانده شدن او، از باب انتساب به جد اوست نه پدر او. و از این گونه انتسابها، دهها بلکه صدها نمونه را می توان در کتابهای رجال نشان داد. در بین اعضای این خاندان، رییب از همه نامدارتر بود، و این نکته را از قصایدی که شاعرانی چون ابوالمظفر ابیوردی و قاضی ارجمانی در ستایش او سروده اند. (← اقبال، همان: ۱۷۳) و نیز از حقد و کینه ای که مخالفینش از جمله انوشروان خالد نسبت به او داشته اند (← بنداری اصفهانی، ۲۵۳۶: ۱۳۲) می توان دریافت. پس طبیعی خواهد بود اگر نوه چنین شخصی را به او بازخوانند، چنانکه ابن سینا به معنی فرزند سینا نیست، بلکه شیخ الرییس نواده سینا بود.

اما پرسش بسیار مهم دیگر: اگر ابوشجاع پدر ابوالفضل است پس چرا گوینده گل و هرمز می گوید پدر ابوالفضل وزارت خراسان را داشته است در حالی که ابوشجاع چند سالی وزارت خلافت بغداد را بر عهده داشت؟

پاسخ به این پرسش علاوه بر آن که تکلیف ما را با ابوالفضل سعدالدین به کلی روشن می کند، یکی از شیادیه های آن مردی را که می خواسته است گل و هرمز را به تملک عطّار نیشابوری درآورد نیز آشکار می کند. شایسته است یکبار دیگر دو بیت سابق الذکر را که به این موضوع اشاره می کند در اینجا بیاوریم:

خراسان را وزارت داشت بابش ولی انداخت او، تا برد آبش
چو ابراهیم ادهم ملک بگذاشت که او ملک خلافت یک جو انگاشت

خواننده حق دارد که پرسد مصرع چهارم چه ارتباطی با بیت قبل دارد؟ اگر پدر ممدوح شاعر وزارت خراسان را داشته است پس چرا در مصرع چهارم درباره او می‌گوید **ملک خلافت** را یک جو انگاشت و آن را رها کرد؟

پیداست آن مرد جاعل کم‌سواد لازم دیده که ممدوح عطار را مانند خود او خراسانی کند، پس با تصرف در بیت اول، **خلافت** را به **خراسان** تغییر داده، ولی متوجه نبوده است که اولاً در بیت بعد از آن نیز گوینده منظومه به **وزارت خلافت** پدر ممدوح خود اشاره می‌کند و ثانیاً، خلافت یک اصطلاح مذهبی و در معنی نوعی خاص از حکومت است و نمی‌توان آن را در معنی پادشاهی خراسان به کار برد. اینک صورت درست دو بیت:

خلافت را وزارت داشت بابش ولی انداخت او، تا برد آبش
چو ابراهیم ادهم ملک بگذاشت که او ملک خلافت یک جو انگاشت

ملاحظه می‌شود که با ضبب اخیر، ارتباط دو بیت تا چه اندازه استوار و محکم می‌شود. مانند کردن ابوشجاع به ابراهیم ادهم نیز تشبیه مناسبی است. چنان که آمد نیاکان ابوشجاع همگی اهل وزارت و بالطبع از طبقه مرفه جامعه بوده‌اند. این بیت‌ها پرتویی بر سال‌های اخیر زندگی او نیز می‌افکند و می‌توان حدس زد که وی پس از کناره‌گیری از وزارت خلافت (یا به گفته مورخان خلع او از وزارت) به عالم باطن روی آورده و فرزندش ابوالفضل نیز به تبع او در این راه گام برداشته است.

گویا دیگر تردید نمی‌توان کرد که ابوالفضل سعدالدین ممدوح گوینده گل و هرمز پسر ابوشجاع محمدبن حسین روزراوری وزیر مستظهر بالله بوده است. از این که نامش در منابع رجالی ثبت نشده است، تعجبی نیست؛ زیرا از مدایح شاعر آشکارست که ابوالفضل از آن گروه صوفیانی بوده که در گمنامی و گریز از شهرت می‌کوشیده و عمر خود را در انزوا گذرانیده است.

اینک می‌توان زمان نظم منظومه را حدس زد. اگر ابوالفضل حداکثر چهل سال پس از پدر خود که عمری طبیعی کرده در گذشته باشد، سال وفات او در ۶۰۱ هجری خواهد بود. لذا تاریخ نظم گل و هرمز باید چندسالی پیش از ۶۰۱ هجری باشد.

قدمت این منظومه را از طریقی دیگر نیز می‌توان حدس زد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد نخستین کسی که بیت‌هایی از گل و هرمز را در یکی از کتاب‌های خود درج کرده است، زرکوب شیرازی است (۱۳۵۰: ۵۹، ۱۰۹). زرکوب در حدود ۶۹۰ در شیراز به دنیا آمد و شیرازنامه را حدود ۷۴۵ به پایان برد. وی ده‌ها بیت فارسی و عربی را به تناسب کلام در شیرازنامه گنج‌نیده و از آن جمله است ۷ بیت از گل و هرمز (بدون ذکر نام منظومه یا شاعر آن، مثل بقیه اشعار مندرج در این کتاب) زرکوب به لحاظ فکری مردی بسیار متشّرع است و این موضوع از اشاراتی که به استادان خود و کتابهایی که نزد آنان خوانده، آشکار است. آمدن اشعاری از منظومه عاشقانه گل و هرمز در کتاب شخصی که در دوران تحصیل به کتاب‌هایی چون مصابیح محیی السنّه و صحیح بخاری و توضیح کشف... مشغول بوده تا حدی شگفت‌انگیز می‌نماید و می‌توان حدس زد که وی یا این کتاب را در دوران نوجوانی و هنگام فراگیری علوم ادبی خوانده و یا منتخباتی از آن را به واسطه جنگ‌ها و سفینه‌ها در اختیار داشته است و در هر دو حال می‌توان نتیجه گرفت که در اواخر قرن هفتم نسخه‌هایی از گل و هرمز در میان مردم منتشر بوده است. اجداد زرکوب در اواخر قرن هفتم از اصفهان به شیراز رفته اند و به جایگاه آن، گفته‌ایم که گل و هرمز نیز در اصفهان سروده شده است. بعید نیست اجداد زرکوب که همگی اهل علم بوده‌اند هنگام ورود به شیراز نسخه‌ای از این کتاب را با خود به همراه داشته‌اند.

در شیرازنامه، دو جا اشعاری از گل و هرمز درج شده است: یکی در ص ۱۰۹، دو بیت:

شبی کان شب سیه‌تر بود از قار شبی تیره چو روز دوری یار

(گل و هرمز، ب ۵۵۱۱)

جهان تاریک‌تر از موی زنگی چو چشم مور بر عاشق^۶ ز تنگی

(همان: ب ۵۵۱۲)

و در صفحه ۵۹، هفت بیت:

بجز حسرت نخواهد بود همراه (همان، ب ۴۷۲۴)	ترا از حاصل این تیره بنگاه
اگرچه زنده‌ای مردار رنگی (همان، ب ۴۸۷۰)	تو تا در بند این زنگار رنگی
نگشتی سیر چندین کس که کشتی (همان، ب ۵۸۵۵)	جهانا تا کی از تو بس که گشتی
سرای و باغ جوق رفتگان است (همان، ب ۷۶۴۶)	جهان پر سیم و زر خفتگان است
درخت مملکت را بار این است (همان، ب ۴۶۹۷)	جهان بلعجب را کار این است

۲- محل نظم گل و هرمز و گوینده آن

گوینده منظومه عادت دارد گاه گاه با قطع داستان، خود را با عباراتی مانند قمری مست خوش آواز (ب ۱۷۹۶)، فاخته خوش حلق (ب ۲۹۱۸)، خوش تذرو سبز جامه (ب ۳۱۸۸)، سبز طاوس مقدس (ب ۳۸۶۱)، شهسوار رخس معنی (ب ۴۲۵۵)، روشنایی بخش بینش (ب ۵۳۳۱)... بستاید. از این رو احتمال می‌رود در بیت‌هایی به وقایعی از زندگانی خود نیز اشاره کرده باشد که از سوی کسی که می‌خواسته است منظومه را به عطار نیشابوری منسوب کند، حذف شده باشد. این گمان از آنجا قوت می‌گیرد که وی در موردی به گوشه‌ای از زندگی خود اشاره کرده که از چشم آن مرد جاعل به دور مانده است و این مورد غنیمتی است و لااقل از رهگذر آن محل سکونت شاعر معلوم می‌شود:

در طی حوادث داستان، گذار گل یا گلرخ (محبوبه هرمز = خسرو) به ترکستان می‌افتد. چندی بعد نامه‌ای می‌نویسد تا بر دست پیکی به خسرو برساند. شاعر ناگهان دوری گل را از خسرو بی‌شبهت به وضع خود نمی‌بیند. زیرا او نیز گلی در ترکستان دارد که اینک از او دور افتاده است، پس با قطع داستان خطاب به خود می‌گوید:

الا ای عنـدلیب شاخ بیـنش
 اگرچه در سپاهان و عراقی
 وشـاق گلستان آفرینش
 چو در حلقـت هزار آواز داری
 به ترکی گوی، قول بی نفاقی
 به ترکی و به تازی راز داری
 گلی داری به ترکستان گرفتار
 به ترکی لایقت زآن است گفتار
 چه می گویم؟ زبان پارسی گوی
 که بردی از فلک در پارسی گوی
 کمر بر بند محکم، نامه بردار
 بر دلدار خسرو بر ز دلدار
 چنین گفت آن که او گوی سَخُن برد
 که چون گل نامه خسرو به بُن برد...

(ب ۷۲۲۷-۷۲۳۷)

از بیت دوم معلوم می شود گوینده منظومه هنگام نظم داستان در اصفهان به سر می برده است و در بیت ششم خود را پیک گل وانمود می کند تا وقفه ای را که در نقل داستان ایجاد کرده است رفع و رجوع کند و داستان را ادامه دهد.^۷

در موردی دیگر باز خطاب به خود می گوید:

همه اجزا برافکن، ره به گُل جوی
 بهانه ساز گل را، حال خود گوی

(ب ۶۳۸۱)

از این بیت می توان دریافت که دلدادگی هرمز و گل، در واقع شرح دلدادگی شاعر است در حدیث دیگران، یادآور نظامی و شیرین و آفاق.

گوینده منظومه اهل سیر و سلوک هم بوده است. این نکته از ارادت او به ابوالفضل سعدالدین و هم از اشاراتش به بعضی وقایع مجالس سماع معلوم می شود:

چنان بسرای کان پاکان حلقه
 به یک ره بر تواندازند خرقه

(ب ۱۸۰۱)

ز شادی و نشاط باده نوشان
 درافگندند خرقه، خرقه پوشان

(ب ۳۱۰۳)

از مدایح شاعر درباره امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و نیز از ارادتش به ابوالفضل سعدالدین برمی آید که بر مذهب شافعی بوده است و اگر امام ابوحنیفه را نیز می ستاید، موجبش ملاحظه اوضاع

اجتماعی و دینی اصفهان در قرن ششم بوده است. در این قرن، قاطبه مردم اصفهان حنفی و شافعی و هر دو طایفه در عقاید خود بسیار سخت گیر و پیوسته با هم در جنگ و ستیز بودند. چنانکه رهبران مذهبی آنان مثل ابوالعلاء صاعدین مسعود که زعامت حنفیان را داشت در سال ۶۰۰ (آل داوود، ۱۳۳۸: ۴۴) و صدرالدین محمدبن عبداللطیف، رهبر شافعیان در سال ۵۹۲ در آتش این اختلافات جان باختند (همو، ۱۳۶۹: ۶۹۶).

شاعر گل و هرمز

شاعر در طول منظومه چند بار تخلص خود را آورده است:

زهی عطار کز فضل الهی بحمدالله تو داری پادشاهی
(ب: ۵۳۴۹)

چو عطار از جهان راه یقین گیر برو گر مرد راهی، راه دین گیر
(ب: ۷۶۸۱)

در یک مورد به لقب یا نام فرید نیز اشاره شده است که بی گمان این بیت را به منظومه الحاق کرده‌اند. برای تبیین این مطلب ناچار چند بیت این منظومه را در اینجا می‌آوریم:

... از آن سو کرد خادم برگ ره ساز	وزین سو گل به زاری نامه آغاز
نوشت آن نامه وز مهرش نشان کرد	به کافور سیه داد و روان کرد
کنون بشنو حدیث نامه گل	دمی نظاره کن هنگامه گل
* فرید است این زمان بحر معانی	که بر وی ختم شد گوهرفشانی
* ز بس معنی که دارم می ندانم	که هریک را به هم چون در رسانم
* چو مویم معینی گرد ضمیرست	به دستم نرم کردن چون خمیرست
* چو معنی از ضمیر آرم برون من	چو مویی از خمیر آرم برون من
* ز بس معنی که پیوندم به هم در	چو زلف دلبران افتد به هم بر
* چو مویی معینی در پیش گیرم	بر آن معنی فرا اندیش گیرم
* چو در معنی سخن پردازم	به سوی نامه گل باز گردم

از سر گرفتن قصه

الا ای هدهد زرین پر عشق تویی نامه‌بر و نام‌آور عشق
بیر این نامه و عزم سبا کن ولی افسر بنه منصب رها کن...

(ب ۶۹۵۱-۶۹۶۲)

کاملاً آشکار است مهمل‌گویی که فشار «معنی» داشته بیت‌های ستاره‌دار را سروده و بسیار نابجا به متن افزوده است تا به زعم خود انتساب منظومه را به فریدالدین عطار استوارتر کند.

شاید بر اساس این بیت‌ها تصور شود که این منظومه سروده فرید عطار، شاعر ستایشگر سلطان محمد خوارزم است. لذا شایسته است این موضوع را در اینجا بررسی کنیم:
سعید نفیسی می‌نویسد: «در میان اشعاری که در سفینه‌ها به نام وی [یعنی عطار نیشابوری] ثبت کرده‌اند این بیت هست:

شاه خوارزم، تکش زاد، محمد سلطان که ز دل زهره مردان به حذر می‌آرد»

(نفیسی، ۱۳۸۶: ۵۱)

اما شمس قیس رازی (۱۳۶۰: ۳۱۵) در بحث از «تقدیم و تأخیرات ناخوش» همین بیت را به فرید عطار نسبت می‌دهد و پیداست که وی از شاعران وابسته به دستگاه سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷) بوده است. متأسفانه درباره فرید عطار هیچ اطلاعی در دست نیست. همین قدر می‌توان گفت که وی معاصر عطار نیشابوری و به احتمال نزدیک به یقین از اهالی خراسان یا ماوراءالنهر بوده و هنگامی که شمس قیس در سال ۶۱۴ در مرو شروع به تألیف المعجم می‌کند اشعار فرید عطار در آن نواحی شایع بوده است. اما بنابر قرائنی فرید عطار نمی‌تواند گوینده گل و هرمز باشد:

۱- چنان‌که آمد گوینده گل و هرمز هنگام نظم منظومه در اصفهان به سر می‌برده و به لحاظ عقیدتی نیز مرید خواجه سعدالدین ابوالفضل ساکن اصفهان بوده است. این که گوینده گل و هرمز می‌داند ابوالفضل نواده ابومنصور ربیب است و پدرش وزارت خلافت بغداد را داشته و سپس آن را رها کرده و خاصه وقتی می‌گوید ابوالفضل قریب سی سال است از خلق انزوا گزیده... حکم می‌کند که شاعر باید آشنایی دور و درازی با مراد خود داشته باشد. این امر از فرید عطار بعید می‌نماید مگر آن که فرض کنیم وی سال‌ها در اصفهان می‌زیسته و پس از به پایان بردن منظومه از اصفهان به

خراسان بازگشته و در اوایل قرن هفتم به دستگاه سلطان محمد خوارزمشاه که سال‌های حکومتش با لشکرکشی و خونریزی و قتل و غارت همراه بود پیوسته و مداح او شده است! چنین کرداری از شاعر متصوف گل و هرمز بسیار بعید و تقریباً محال به نظر می‌رسد.

۲- بعضی لغات و تعبیرات به کار رفته در گل و هرمز نیز حکم می‌کند که گوینده آن نباید از اهالی خراسان یا ماوراءالنهر باشد. از جمله آنهاست واژه سپه‌گر به جای سپاهی، لشکری: سپه‌گر خویش را تنها در انداخت (ب ۷۵۷۰)، که ظاهراً فقط قطران تبریزی (ص ۷۱) چنین واژه‌ای به کار برده است:

در جنگ سپه‌گر سپر شاهان باشد او باز گه جنگ سپه را سپر آمد

همچنین است واژه بسیار مهم شیناب که مکرر به جای شنا به کار می‌برد: دلا تا کی کنی بر خشک شیناب (ب ۲۳۲۸)؛ گروهی سر سوی شیناب بردند (ب ۴۵۳۸؛ نیز: ۵۶۷۰؛ ۷۵۳۸) و واژه شینابگر به جای شناگر: شده شینابگر بر روی چشمه (ب ۵۰۶۴)

نخستین فرهنگی که این واژه در آن ضبط شده، فرهنگ جهانگیری است که مؤلف آن از اهالی شیراز بود، و متنی که این واژه با اندکی اختلاف در تلفظ و به صورت شنباب در آن به کار رفته، سمک عیار است. (فرامرزیبن خداداد، ۱۳۶۷: ۱/۲، ۶۹، ۱۳۶) این کتاب هم بنابر قرائن فراوان در نواحی غربی ایران تألیف شده و راوی آن صدقه بن ابوالقاسم شیرازی^۱ و گردآورنده آن فرامرز بن خداداد ارجانی هر دو از اهالی غرب ایران بوده‌اند. اما واژه شیناب در اشعار نظام‌الدین قمر اصفهانی و جمال‌الدین عبدالرزاق و کمال‌الدین اسماعیل که از شعرای معاصر با گوینده گل و هرمز بوده‌اند به کار نرفته است و به جای آن شنا، شناور، آشناور استعمال شده است (برای نمونه، دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق: ۱۰۶، ۱۹۱، ۳۶، ۱۳) پس شاعر منظومه از اهالی خراسان نبوده است.

لذا قول حاجی خلیفه (ج ۱۵۰۶۷۲) که منظومه گل و هرمز را به شیخ عطار ابو عبدالله محمد المیانجی درگذشته ۶۱۹ نسبت می‌دهد بکلی درست به نظر می‌رسد و تقریباً تردید نمی‌توان کرد که گل و هرمز را همین عطار میانه‌ای سروده است. متأسفانه حاجی خلیفه اطلاع بیشتری درباره او به دست نمی‌دهد، اما بی‌گمان نسخه‌ای کهن از گل و هرمز را که در آن هنوز تصرف نشده بود و به نام

اصلی آن یعنی گل و هرمز و نه خسرونامه معروف بوده در اختیار داشته و امید می‌رود که روزی این نسخه از ترکیه یا یکی از کشورهای اروپایی به دست آید. عین گفتار حاجی خلیفه این است:

«گل و هرمز، فارسی منظوم للشیخ العطار ابی عبدالله محمد المیانجی، المتوفی سنه ۶۱۹ تسع عشره و ستمایه ۶۲۷»

عدد داخل گیومه افزوده مصححان کشف الظنون است با این تصور که عطار میانجی همان عطار همدانی مقتول در ۶۲۷ یا به قول استاد سعید نفیسی در ۷۲۷ است. لذا این عدد را بعد از ۶۱۹ آورده اند. عطار همدانی را اسماعیل پاشا (ج ۱۱۲/۲) چنین معرفی کرده است:

«محمد بن ابراهیم بن مصطفی بن شعبان، فریدالدین العطار الهمدانی الصوفی، ولد سنه ۵۱۲ و توفی شهیداً سنه (متن: سنه) ۶۲۷، سبع و عشرين و ستمائه. من تصانیفه: اسرارنامه، اشترنامه، الهی‌نامه، بلبل‌نامه، پندنامه، بی‌سرنامه، تذکره‌الاولیاء صغری فارسی، تذکره‌الاولیا کبری کذا، جمجمه‌نامه، جواهرالذات، دیوان قصائد و الغزلیات، رموز العاشقین، شهبازنامه، گل خسرو، کنزالحقایق، کنزالحقایق آخر، لسان‌الغیب، مصیبت‌نامه، مظهرالعجایب، معراج‌نامه، مفتاح‌الفتوح، منطق‌الطیر، مهر و مشتری، هفت‌آباد، هیلاج‌نامه»

کلمه کذا بعد از تذکره‌الاولیا به همین صورت و گل خسرو نیز بدون واو عطف آمده است. در این گزارش پریشان، زندگی‌نامه پنج نفر در هم آمیخته شده است:

- ۱- عطار همدانی که نام او را زین‌الدین محمد بن ابراهیم زنجانی همدانی نوشته‌اند و در سال ۷۲۷ به قتل رسیده است. کنزالحقایق (مثنوی در ۸۰۰ بیت) از اوست (← نفیسی، ۱۳۳۴: ۱/ ۲۱۸).
 - ۲- عطار نیشابوری که اسرارنامه، مصیبت‌نامه... از اوست.
 - ۳- عصار تبریزی که مهر و مشتری او در این فهرست وارد شده است.
 - ۴- عطار تونی که سراینده مظهرالعجایب و لسان‌الغیب است.
 - ۵- عطار میانه‌ای که گل و هرمز سروده اوست.
- این گزارش اعتباری ندارد.

۳- نکته‌ای دربارهٔ مقدمهٔ گل و هرمز

سابقاً گفته شد که دکتر شفیعی بر آن است که شخصی شیاد مقدمهٔ *الاهی‌نامهٔ عطار* را در آغاز گل و هرمز قرار داده و هرکس بخواند مقدمهٔ اصیل *الاهی‌نامه* را بخواند باید به کتاب گل و هرمز رجوع کند.

اظهار نظر در این خصوص از بضاعت نگارنده این سطور خارج است. اما دربارهٔ بخشی از مقدمه که می‌تواند با اطمینان بیشتر سخن بگوید بیت‌های ۵۹۲-۶۷۶ است. چنان که آمد این بیت‌ها الحاقی است، اما باید آنها را دو بخش کرد:

الف- بیت‌های ۵۹۲-۶۴۲، در این بیت‌ها شخصی که خود را عطار نیشابوری وانمود کرده، می‌گوید: روزی یکی از دوستان به من گفت:

که من از بدر اهوازی هم امروز	به دست آورده‌ام تئری دلافروز
به غایت داستانی دل‌پسند است	ز هر نوعی سخن‌های بلند است
چو بی‌شک بی‌نظیری در سخن تو	سخن‌گویی خویش اظهار کن تو...
خوشی در سلک کش‌در سخن را	به معنی نو کن این جان‌کهن را
چه گر از قصه‌گفتن عار داری	ولیکن عالمی اسرار داری
تو منگر قصه اسرار سخن بین	سخن گفتار و گفتار سخن بین...
چو بر من الحق او حق داشت بسیار	پذیرفتم سخن زان مرد هشیار...

اغلب بیت‌های این قسمت اصلی و سرودهٔ عطار میانه‌ای (میانجی) است که در آنها مأخذ خود را معرفی کرده است و این نکته محتاج توضیحی است.

در طول داستان ناظم هر بار که داستان را قطع می‌کند با روشی خاص بر سر مطلب باز می‌گردد، برای نمونه:

چنین گفت آن سخن‌ساز سخن‌سنج که برده بود عمری در سخن رنج...

(ب ۱۱۱۶)

چنین گفت آن سخندان سخنور که از شاخ سخن بودش سخن‌بر...

(ب ۲۲۷۰)

چنین گفت آن که بحری بود در گفت که گاهی دُر فشانند و گاه در سفت...

(ب ۲۳۲۲)

و بسیاری موارد دیگر، و گاهی به جای گفت، یادکرد به کار می‌برد:

سخن‌سنجی که دادی در سخن داد چنین کرد آن سخن‌سنج از سخن یاد

(ب ۲۹۲۴)

گفت و یادکرد دو اصطلاح از روش و جاده است که شیوه‌ای مرسوم در ارجاع به منبع مکتوب بود و تا اوایل قرن هفتم در بین اهل علم در ایران رواج داشت و نگارنده در مقالتهی درباره‌ی این روش و اصطلاحات آن بحث کرده است. (← نحوی، ۱۳۸۴: ۳۲) ازین دو اصطلاح مستعمل در این منظومه می‌توان یقین کرد که عطار میانه‌ای داستان را از متنی مکتوب به نظم کشیده و باید در مقدمه کتاب مأخذ خود را معرفی کرده باشد، و این مأخذ همان کتاب مشوری است که بدر اهوازی گردآوری کرده بود. اما آن مرد شیاد در این بیت‌ها تصرف کرده و امروز تشخیص سروده‌های اصیل از جعلی دشوار است.

ب- بیت‌های ۶۴۳-۶۷۶ که جمیعاً الحاقی است.

یادداشت‌ها

۱- تاریخ مقدمه سبیلی خوانساری است بر خسرونامه، نسخه‌ای از این کتاب که در دسترس نگارنده است، تاریخ چاپ ندارد.

۲- رودراور یا رود راور، شهرکی نزدیک نهاوند که زعفرانش معروف بوده است. (← مستوفی، ص ۷۳، یاقوت حموی، ذیل رودراور)

۳- درباره‌ی جزئیات زندگی افرادی که معرفی خواهیم کرد در منابع اختلافاتی دیده می‌شود.

۴- تو همچون یحیی که در کودکی پیامبری یافت، بار سنگین وزارت را در آغاز جوانی بر دوش گرفتی (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۴۰۲) شایان ذکر است که ابن طقطقی هنگام معرفی ابوشجاع محمدبن حسین (شماره ۲) سال وفات او را ۵۱۳ (سال وفات نفر سوم) ذکر می‌کند و این بیت را که حریری در ستایش نفر چهارم سروده، در حق او می‌آورد. علت این خلل و التباس، مشابهت کنیه و نام و نام پدر نفر دوم و چهارم است.

۵- رجوع شود به جنید شیرازی (۳۵۴:۱۳۲۸) یادداشت علامه قزوینی. یکی از دستنویس‌های شیرازنامه فصلی در چهاربرگ اضافه دارد که در آن حوادث فارس تا سال ۷۵۳ توضیح داده شده است. این فصل از زرکوب بعدها به کتاب خود افزوده است.

۶- در گل و هرمز: حُسن (نام یکی از قهرمانان کتاب) ظاهراً زرکوب در بیت تصرف کرده است.

۷- در مواردی دیگر باز شاعر خود را پیک‌نامه خطاب کرده است. مثلاً در مورد دیگر که خسرو می‌خواهد به گل‌نامه بنویسد شاعر خطاب به خود می‌گوید:

الا ای خوش تذر و سبزجامه تو خواهی بود گل را پیک‌نامه

(ب ۳۱۸۸)

۸- در انجامه مجموعه‌ای از رسائل عربی عین‌القضاء همدانی، کاتب نوشته است: تمت بعون الله و حوله يوم السبت السادس و العشرين صفر سنة تسع و ستين و ستمائة على يدى العبد المذنب المسكين الغريب ابوبکر بن صدقه بن ابوالقاسم الکاژرونی فی مدینه تبریز...» بعید نیست که این ابوبکر فرزند راوی قصه سمک عیار باشد (عین‌القضاء، بی تا: ۷).

کتابنامه

- آل داوود، علی. (۱۳۶۹). «آل جند»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. ج ۱. تهران.
- _____ (۱۳۶۸). «آل صاعد»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، تهران ۱۳۶۸
- ابن اثیر. (۱۳۹۸). *الكامل*. بیروت: دارالفکر.
- ابن جوزی. (۱۹۶۸). *مرآة الزمان*. آنقره.
- ابن الدیبی. (۱۴۰۵). *المختصر المحتاج*، اختصار ذهبی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن طقطقی. (۱۳۶۰). *تاریخ فخری*. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن الفوطی. (۱۳۷۴). *مجمع الآداب فی معجم الالقاب*. تحقیق محمدالکاظم. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- ابن النجّار. (بی تا). *ذیل تاریخ بغداد*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ارجانی، فرامرز خداداد. (۱۳۶۷). *سمک عیار*. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: آگاه.
- اسماعیل پاشا بغدادی. (بی تا). *هدیه العارفین*. بیروت: داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- اقبال، عباس، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴.
- بنداری اصفهانی. (۱۳۵۶). *تاریخ سلسله سلجوقی* (ترجمه زبده النصیره)، ترجمه محمدحسین خلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۲۵۳۶.
- جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی. (۱۳۶۲). *دیوان*. تصحیح وحید دستگردی. تهران: سنایی.
- جنید شیرازی. (۱۳۲۸). *شمال‌الآزار*. تصحیح علّامه قزوینی. تهران: چاپخانه مجلس.
- حاجی خلیفه. (بی تا). *کشف الظنون*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- دولتشاه سمرقندی. (۱۳۳۸). *تذکره الشعرا*. تهران: کلاله خاور.
- ذهبی. (۱۴۱۷). *سیر اعلام النبلا*. بیروت: دارالفکر.
- زامباور. (۱۳۵۶). *نسب‌نامه خلفا و شهریاران*. ترجمه محمدجواد مشکور. تهران: خیام. ۲۵۳۶.
- زرکوب شیرازی. (۱۳۵۰). *شیرازنامه*. تصحیح اسماعیل واعظ جوادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- زین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). *جستجو در تصوف ایران*. تهران: امیرکبیر.
- سبکی. (بی تا). *طبقات الشافعیه الکبری*، قاهره: داراحیاء الکتب العربیه.

- شمس قیس رازی. (۱۳۶۰). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*. تصحیح مدرّس رضوی. تهران: زوار.
- صفدی. (۱۴۰۱). *الوافی بالوقیّات*. بیروت.
- عطار نیشابوری. (بی تا). *خسرونامه*. تصحیح سهیلی خوانساری. تهران: زوار.
- _____ . (۱۳۵۸). *مختارنامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: توس.
- _____ . (۱۳۸۷). *الهی نامه*. محمدرضا شفیعی کدکنی. سخن: تهران.
- عین القضاة همدانی. (بی تا). *تمهیدات*. به تصحیح علی نقی منزوی. تهران: منوچهری.
- غفّاری. (بی تا). *تاریخ جهان آرا*. تهران: کتابفروشی حافظ.
- فروزانفر. (۱۳۷۴). *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قطران تبریزی. (۱۳۶۲). *دیوان*. تصحیح محمد نجوانی. تهران: ققنوس.
- قمر اصفهانی. (۱۳۶۳). *دیوان*. تصحیح تقی بینش. مشهد: باران.
- کمال الدین اسماعیل اصفهانی. (۱۳۴۸). *دیوان*. تصحیح حسین بحر العلومی. تهران: دهخدا.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*. تصحیح لسترنج. تهران: افست دنیای کتاب.
- مینوی. (۱۳۳۶). «داستان گل و هرمز از شیخ عطار». *مجله سخن*. دوره هشتم.
- نحوی، اکبر. (۱۳۸۴). «نگاهی به روش های ارجاع به منابع در شاهنامه»، *نامه فرهنگستان*. شماره پی در پی ۲۸. اسفند.
- نفیسی، سعید. (۱۳۸۶). *زندگی نامه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری*. تهران: اقبال.
- _____ . (۱۳۴۴). *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*. تهران: فروغی.
- یاقوت حموی. (۱۹۷۹). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.